

بررسی نقش قبایل کرد در دوره حکمرانی شاه طهماسب اول

نصرالله پورمحمدی املشی^۱
برومند سورنی^۲

مقدمه

شاه طهماسب اول، به عنوان پادشاهی که طولانی‌ترین زمان حکومت و پادشاهی ایران بعد از اسلام را داشته، سلطنتش مملو از حوادث و رخداد‌های گوناگون و گسترده‌ای بود. سرکشی و عصیان قزلباشان و از سوی دیگر جنگ‌ها و نبردها با عثمانی و ازبکان و لشکرکشی‌های شاه به گرجستان و علاوه بر اینها، شورش‌های متعدد داخلی، شاه صفوی را برآن داشت از تمام امکانات و ظرفیت‌های موجود برای حراست، تثبیت و توسعه امپراطوری صفوی بهره ببرد. او به منظور دستیابی به اهداف خود درصدد برآمد از تمام امکانات، ابزار و فرصت‌های پیش رو به بهترین نحو بهره بگیرد که همین گونه هم شد. شاه طهماسب در این راستا از اقوام و قبایل غیرقزلباش نیز استمداد جست؛ از جمله اقوام و قبایل غیرقزلباش، کردها بودند. قبایل کرد نیز به سهم خود در تثبیت و توسعه حکومت صفوی و سرکوب شورش‌های داخلی و دفع یورش‌های خارجی نقش اساسی ایفا کردند. عثمانی‌ها در این دوره، چهار جنگ را که به طور متناوب بیست سال از کل دوره فرمانروایی شاه طهماسب را در بر گرفت، بر امپراطوری صفویه تحمیل کردند. در یک نگاه اجمالی، می‌توان گفت در این یورش‌ها،

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین
۲. مدرس دانشگاه پیام نور واحد کامیاران

کردها به نوعی در آغاز یا خاتمه دادن به آنها نقش اصلی را برعهده داشتند. این در حالی است که منابع تاریخی قزلباش محور صفویه و در همین راستا تحقیقات جدید توجه کافی و لازم را به کردها و دیگر قبایل ایرانی معطوف نداشته‌اند و صفویه‌شناسان با وجود نقش تأثیر گذار قبایل کُرد در این جنگ‌ها، کمتر به بررسی این مقوله پرداخته‌اند.

افزون بر اینها کردها در سرکوب چند شورش داخلی مشارکت داشتند که کمتر به واکاوی میزان تأثیرگذاری آنها در این حوادث پرداخته شده است. حتی می‌توان گفت شاه طهماسب در تشکیل «نیروی سوم» علاوه بر گرجی‌ها و چرکس‌ها، به کردها نیز نیم‌نگاهی داشته است که این فقره مورد غفلت واقع شده است؛ زیرا تعدادی از کردها را در جرگه صاحب منصبان و نیز نیروهای رزمی سپاه خود درآورد. در این نوشتار برآنیم که نقش و تأثیر گذاری قبایل کُرد را در بطن و متن رویدادهای دوره شاه طهماسب، واکاوی کنیم.

قبیله چگینی در نبرد با نیروهای استاجلو و تکلو

در سال ۹۳۳هـ ق هنگام حضور شاه طهماسب در سلطانیه به دستور دیوسلطان روملو در یک شبیخون، کشتار عظیمی از استاجلویان صورت گرفت. بعد از این قتل عام، استاجلویان به مظفرسلطان والی گیلان پناهنده شدند. والی مزبور هم نیرویی به کمک امرای استاجلو فرستاد. سران استاجلو بار دیگر عزم نبرد با شاه صفوی را در پیش گرفتند که این بار هم شاه طهماسب آنان را شکست داد.

کپک سلطان تکلو برای انتقام این شکست، در همین سال به اردبیل که تحت حاکمیت بادنجان سلطان روملو قرار داشت، یورش برد. امیر روملو نیز سپاهی متشکل از طوایف روملو، چگینی و طوالش تدارک دید و به مقابله با او پرداخت. در جنگی که در «قرادره» در گرفت، بادنجان سلطان روملو شکست خورد و در حین جنگ کشته شد. امرای استاجلو پس از این پیروزی به سمت تبریز روانه شدند. شاه طهماسب پس از اطلاع سپاهی را به دفع آنان فرستاد. در نبردی که در «شورور» روی داد، بار دیگر استاجلویان شکست خوردند و به گیلان عقب نشینی کردند. (ترکمان، ۱۳۸۳: ۸-۴۷).

با توجه به پراکندگی قبیله مذکور در خراسان، قراباغ و غرب قلمرو صفوی به احتمال زیاد، چگینی‌های تحت امر **ذونمرسلطان چگینی** ساکن مناطق قراباغ که از لحاظ جغرافیایی به مکان حادثه نزدیک‌تر بوده‌اند، در جنگ مشارکت داشته‌اند. (همان، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

نقش قبایل زنگنه و کلهر در فتح بغداد

از دیگر حوادث عصر شاه طهماسب که کردها در شروع و خاتمه آن تأثیرگذار بوده‌اند، فتح بغداد در ۹۳۴ هـ.ق بوده است. هنگامی که شاه طهماسب صفوی در خراسان در کارزار با شیبک خان (جنگ جام) به سر می‌برد، **ذوالفقارخان کلهر** در ماهیدشت ضد عمویش **ابراهیم خان حاکم بغداد**، سر به شورش برداشت و بغداد را به تسخیر خود درآورد. بعد از تصرف بغداد، عمو و سایر بنی عمامش را از دم تیغ گذراند و به این

بررسی نقش قبایل کُرد در دوره ... / نصرالله پورمحمدی املشی - برومند سورنی

گونه عراق عرب به تصرف او درآمد. شاه طهماسب بعد از جنگ جام لشکرکشی برای بازپس‌گیری بغداد از ذوالفقار خان ترتیب داد. در درگیری که رخ داد، علی بیگ زنگنه و برادرش احمد حاکم یزد؛ ذوالفقار را به هلاکت رساندند و سرش را نزد شاه فرستادند. به مناسبت این خدمت، مورد نوازش خسروانه قرار گرفتند و بدین گونه عراق عرب، بار دیگر به دامان قلمرو ایران بازگشت. (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۸۳؛ تذکره شاه طهماسب، ۱۰: ۱۳۶۴؛ تنوی، ۱۳۸۷: ۴۴۸؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۶۴؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۹۴؛ زکی بیگ، ۱۳۸۲: ۱۳۷).

کُردها در عرصهٔ اولین تهاجم عثمانی به قلمرو ایران صفوی

زمینه جنگ اول میان عثمانی و صفویه با پناهندگی اولمه تکلو به سلطان سلیمان قانونی و متعاقب آن به قتل رساندن شرفخان حاکم بدلیس از امرای کُرد تابع صفویان به توسط همین امیر قزلباش، فراهم گردید.

اولمه تکلو حاکم آذربایجان بعد از درگذشت **چوهه سلطان** تکلو قصد داشت به جای او وکیل صاحب قدرت امور دولت باشد. چون به این هدف نایل نیامد، به دربار عثمانی پناهنده شد. بعد از چندی اولمه، سلطان سلیمان را به سبب درگیری شاه طهماسب با ازبکان به یورش به قلمرو صفویه تحریک کرد. تحت تأثیر همین القانات، سلیمان سپاهی به سرداری فیل پاشا، همراه اولمه روانه کرد تا به شرفخان کُرد حاکم بدلیس که از متحدان حکومت صفوی بود، حمله کند. شرفخان پس از آگاهی از این امر، پسرش شمس‌الدین را در بدلیس گذاشت و خود برای استمداد از شاه طهماسب، به قزوین روانه شد. شاه نیز بعد از اطلاع از این خبر با سپاهی به آذربایجان عزیمت کرد. وقتی این خبر منتشر گردید، مهاجمان از تسخیر بدلیس مأیوس گشته، راه فرار را در پیش گرفتند. این خبر در قرانقودره به شاه طهماسب رسید و او نیز از همان‌جا به تبریز بازگشت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۰۲۵؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۶۶؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۷۳؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۹۰؛ خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۲).

در سال ۹۳۹ هـ ق اولمه، بار دیگر به بدلیس یورش برد. شرفخان همراه قلیچ بیگ پازوکی به جنگ با او پرداختند. اولمه با کمک توپ‌های عظیم، قلعه بدلیس را فتح کرد. شرفخان در هنگامه درگیری به قتل رسید (روملو، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۲۱۳؛ تنوی، ۱۳۸۷: ۴۰۷؛ بدلیسی، ۱۳۶۴: ۵۸۸؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۱۶۷؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۳۸۷؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۶۹؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۴۲۲؛ خورشاه بن قباد الحسینی، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

این امیر کُرد بعد از سی سال حکمرانی، در پنجاه سالگی به قتل رسید. با کشته شدن این امیر کُرد، پسرش شمس‌الدین جانشین او شد. طهماسب که در این هنگام در هرات به سر می‌برد، منشور امارت بدلیس را برای او ارسال داشت و با اعطای لقب «خانی» او را به جانشینی پدرش گمارد (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۵۸۸؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۷۵). همچنین به تناوب ولایات مراغه، جهرود و فراهان را نیز به تیول او درآورد و

۱. تنوی به اشتباه نام شرفخان را به صورت «سروخان» نوشته است. (۱۳۸۷: ۴۴۷).

جمعی از همرايش را به مقام يوزباشی گری سرافراز گردانید (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۹-۵۶۸). سلطان سلیمان در سال ۹۴۰ هـ. ق پس از انعقاد صلح با مجارها و همچنین تحریک قبایل ترکمن توسط صفویان در آناتولی و نیز تخریب مقابر و زیارتگاه‌های اهل سنت از جمله ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر گیلانی، عزم خود را برای نابودی حکومت صفوی جزم کرد (شاه، ۱۳۷۰: ۶۴-۱۶۰).

سلطان سلیمان، در ابتدا سپاهی را با سرداری ابراهیم پاشا و اولمه روانه کرد که توانست اکثر آذربایجان را به تسخیر خود درآورد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۱۳). پس از انتشار خبر بازگشت شاه از خراسان به سمت تبریز، سلطان سلیمان در رأس سپاهی عظیم به سوی ایران عزیمت کرد. شاه طهماسب هنگامی که به ری رسید، به دلیل نفاق و عناد امرای قزلباش بیش از هفت هزار سرباز در اختیار نداشت، باوجود این سپاهی را برای مقابله با عثمانی‌ها گسیل داشت که درگیری مختصری بین طرفین روی داد. بعد از این شاه مصمم گردید با کمک بهرام میرزا به نیروهای عثمانی حمله کند که خبر رسید سلطان سلیمان تا ابهر و سلطانیه پیش آمده است. در این زمان، جمعی دیگر از امرای قزلباش نفاق خود را آشکار ساختند و شاه مجبور گردید جنگ را به تأخیر بیندازد. از اقبال شاه، با فراسیدن فصل زمستان و به سبب شدت سرما و نداشتن آذوقه کافی، سپاه عثمانی دچار عسر و حرج شدند و بالاچار از راه شهرزور کردستان به بغداد عقب نشینی کردند. با عقب‌نشینی عثمانی، شاه طهماسب به تبریز ایلغار نمود و چندی از امرایش را به جرم خیانت به مجازات رسانید. آنگاه برای سرکوبی المه که در وان حصار گرفته بود، عازم آن نواحی شد (روملو، ۱۳۸۴: ۹-۱۲۱۷). در هنگام فرار المه به جانب وان، نیروهای او مورد حمله کردهای دنبلی به امیری حاجی بیگ دنبلی قرار گرفته، عده‌ای از آنان به هلاکت رسیدند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۶۴).

برخی مورخان باور دارند که تغییر ناگهانی اوضاع جوی، شرایط را به سود شاه طهماسب تغییر داد (رویمر، ۱۳۸۲: ۳۲۰). باید گفت حتی در صورت عدم تحقق چنین وضعیتی، شاه می‌توانست با بهره‌گیری از سیاست زمین سوخته و جنگ فرسایشی، سپاه عثمانی را شکست دهد، چرا که او با وجود سن کم و پشت سر گذاشتن یک دهه پر تلاطم و پر آشوب، چه در عرصه داخلی و چه در صحنه خارجی، به آن حد از تجربه و پختگی دست یافته بود که بتواند از این بحران نیز با موفقیت عبور کند.

نافرمانی برخی سرکردگان گُرد در فاصله تهاجم دوم (۹۴۱ هـ. ق) و سوم (۹۵۶ هـ. ق) عثمانی به ایران صفوی

در سال ۹۴۶ هـ. ق، بهرام میرزا به ولایت کردستان حمله کرد و حاکم آن دیار، سلطان علی بتلیج، راه فرار را در پیش گرفت. سپاه صفوی پس از تاراج منطقه و کسب غنایم بسیار، به تبریز بازگشت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۰).

از دیگر حوادث، سرکشی حاجی شیخ گُرد بابان در سال ۹۴۷ هـ. ق بود. هنگامی که شاه در سورلوق (سارلق) بیلاق کرده بود، از عصیان حاجی شیخ مطلع شد، لذا لشکری برای سرکوب او روانه کرد. حاجی شیخ با شنیدن این ایلغار، راه‌ها را برآنان گرفت و قزلباشان به واسطه استحکام مواضع نتوانستند کاری از پیش

بررسی نقش قبایل کُرد در دوره ... / نصرالله پورمحمدی املشی - برومند سورنی

ببرند. نیروهای صفوی پس از تحمل شکست و تلفات بسیار، مجبور به عقب‌نشینی به اردوی شاهی در سورلوق گردیدند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۲۷۳؛ قمی، ۱۳۸۳: ۲۹۳؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۲).

در سال ۹۵۰ هـ ق طایفه کلهر سر به شورش برداشت. شاه طهماسب با اعزام سپاهی این عصیان را سرکوب کرد (تتوی، ۱۳۸۷: ۵۱۶؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۹۲؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۴۸۴؛ غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۹۵؛ هدایت، رضاقلی، ۱۳۸۰: ۶۴۳۲؛ اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳: ۷۹۸).

از آنجا که این قبیله دارای سه شعبه پلنگان، درتنگ (حلوان) و ماهیدشت بود و نیز بنا بر آنچه در شرفنامه مسطور است، شاه با امرای پلنگان در این زمان روابط حسنه داشته، حتی دختر محمد بن غیب‌الله بیگ را به نکاح خود درآورد و از امرای ماهیدشت نیز در این زمان سخنی به میان نیاورده است؛ پس به احتمال قریب به یقین، عمر بیگ از امرای کلهر درتنگ که از ملازمان سلطان سلیمان عثمانی بود، این شورش را برپا بود.

گردها در مقابله با یورش سوم عثمانی به ایران صفوی

حمله سوم عثمانی به قلمرو صفویان در سال ۹۵۵ هـ ق با تحریک القاص میرزا، برادر شاه طهماسب که به عثمانی پناهنده شده بود، در گرفت. القاص میرزا برادر شاه و حاکم شروان با تحریک معاندان سر به طغیان برداشت و ادعای پادشاهی نمود. چندی بعد، این شاهزاده که از عمل خود پشیمان گردید، با شفاعت مادرش، خان بگی خانم و پسرش سلطان احمد، مورد عفو و بخشایش شاه قرار گرفت (۹۵۳ هـ ق). اما پس از یورش دوم شاه طهماسب به گرجستان، بار دیگر القاص میرزا از فرصت استفاده برد و در شروان به نام خود سکه ضرب کرد و خطبه خواند. (تذکره شاه طهماسب، ۱۳۶۴: ۴۴) شاه طهماسب با شنیدن این خبر، سپاهی را بر سر او اعزام داشت و خود نیز بعد از چندی به آن سو روانه شد. شاهزاده یاغی با شنیدن حرکت نیروهای مرکزی، از طریق داغستان به دربار استانبول فرار کرد. پس از چندی سلیمان قانونی به ترغیب شاهزاده صفوی با لشکری عظیم ایلغارش به صفویه را آغاز کرد. در گام اول، القاص میرزا در نامه‌ای به شاه علی سلطان چگینی حاکم وان خواستار تحویل قلعه به او گردید و به او وعده داد که ده برابر وان را در خراسان به او واگذار کند (همان، ۴۷). از قرائن پیدا است که امیر کُرد این پیشنهاد وسوسه‌انگیز را نپذیرفته است، زیرا در ادامه خواهیم دید که او به هنگام عقب‌نشینی سلطان سلیمان مجبور به تسلیم قلعه می‌شود. با آغاز تهاجم عثمانی، بلافاصله شاه طهماسب دستور داد از تبریز تا سرحد عثمانی، تمام مزارع و کشتزارها را طعمه حریق سازند و قنوات و کاریزها را نیز مسدود کنند. سلطان سلیمان بعد از ورود به ایران، القاص میرزا را به مرند فرستاد و خود به سوی تبریز حرکت کرد. شاه طهماسب، سپاهی را که در آن امرای کرد تباری مانند حاجی سلطان دنبلی (نوائی، ۱۳۵۰: ۱۷۷) و شمس‌الدین بدلیسی (خورشاه بن قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۱۶۸) شاه منصور بیگ سیاه منصوری (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۱) حضور داشتند، به سمت مرند فرستاد. سپاهیان طرفین پس از درگیری مختصری در مرند، هر کدام به اردوی اصلی خود بازگشتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۱۳؛ عالم آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۱۱۰؛ منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۱۹؛ تذکره شاه طهماسب، ۱۳۶۴: ۳-۵۱؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۱؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۵۱۰) شاه منصور بیگ به دلیل

دستگیری دلو محمد، مورد تکریم شاه صفوی واقع شد و به مقام امارت دست یافت. (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۰۱)

سپاه عثمانی پس از چند روز توقف در تبریز، به سبب کمبود آذوقه و غلات و از سوی دیگر حملات ایذایی و شبانه صفویان به آنان و در ضمن به هم ریختن اوضاع جوی و وجود گرد و غبار که مزید بر علت گردید، مجبور به بازگشت به عثمانی شد. سلیمان در هنگام عقب نشینی، توانست وان را که کوتوالش شاه (امام) علی سلطان چگینی بود، به تصرف خود درآورد و حکومت آنجا را به اسکندر پاشا تفویض کرد (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۰۰؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۲؛ پورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۱۹۰).

سلطان سلیمان در هنگام محاصره وان، عثمان چلبی قوللرآقاسی را با سپاهی برای تعمیر و محافظت قلعه قارص روانه کرد. شاه طهماسب سپاهی به سرداری فرزند خود، اسماعیل میرزا، بر سر آنان روانه کرد. در این درگیری، سپاه عثمانی شکست خورد و عثمان چلبی همراه جمعی از همراهانش، تسلیم شدند. در حین ملاقات، او درصدد سوء قصد به شاهزاده برآمد که شاهزاده دستور قتل عام آنان و تخریب قلعه قارص را صادر کرد.

درباره نحوه برخورد شاه طهماسب با سلطان علی چگینی و سرنوشت این امیر گُرد پس از فتح قلعه وان توسط سلطان سلیمان، بوداق منشی قزوینی می‌نویسد: «خواندگار، وان را از شاه علی سلطان (چگینی) به صلح گرفت، و به تصرف در آورد» و پس از این «نواب اعلی - شاه طهماسب - او را در خام گاو گرفته و به قتل آوردند» (منشی قزوینی، ۱۳۸۷: ۲۰۱). این اظهار نظر درست نیست، زیرا قلعه با صلح فتح نشد و پس از نه روز درگیری و محاصره، سلیمان توانست قلعه را به تصرف خود درآورد. علاوه بر این هیچ کدام از منابع، حتی تذکره شاه طهماسب، به جریان قتل این امیر گُرد به دست شاه صفوی اشاره نکرده‌اند. چندی بعد نیز سلطان علی چگینی را در سرکوب قزاق خان والی هرات به عنوان یکی از سرداران صفوی می‌بینیم. (همان، ۲۲۳)

سلطان سلیمان در ناحیه دیار بکر با سپاه شاه طهماسب که پیش دستی کرده بود و خود را به منطقه موش رسانده بود، مواجهه گردید. نیروهای صفوی با استفاده از سیاست زمین سوخته، جلوی آنان را سد کرد. در این هنگام، امامقلی خلیفه چمشکزکی از طریق اخباری که از چاوش سلطان سلیمان به دست آورد، به شاه قزلباش اطلاع داد که اولمه در ترجان حضور دارد که شاه هم بلافاصله پس از استماع این خبر، به ترجان حمله کرد. (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۲۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۳۱) اولمه بعد از اطلاع از عزیمت طهماسب، پا به فرار گذاشت. لشکر صفوی بعد از اتمام عملیات به قراباغ بازگشت. در این اثنا سید قلی گُرد و رمزیار خبر ورود القاص میرزا، از طریق شهر زور به همدان، به شاه طهماسب رساند. قابل ذکر است که در این هنگام عده بسیار اندکی از گُردها به سپاه القاص میرزا پیوستند (نوائی، ۱۳۵۰: ۱۸۴) و بعد از بازگشت مجدد این

۱. شاه طهماسب در تذکره اش نوشته است که دو نفر از جاسوسان چمشکزکی این خبر را به وی رسانده‌اند. (۱۳۷۰: ۵۸).

بررسی نقش قبایل کُرد در دوره ... / نصرالله پورمحمدی املشی - برومند سورنی

شاهزاده متمرّد به بغداد، از او جدا شدند. (همان، ۱۸۷)

به هرحال القاص میرزا سپس از راه همدان به قم، کاشان و اصفهان عزیمت کرد، اما هیچ کدام از آن ولایات با او همراه نشدند. شاه طهماسب که در این زمان خود را به قزوین رسانده بود، بهرام میرزا را بر سر او روانه کرد، القاص میرزا چون از وصول بهرام میرزا آگاهی یافت، از اصفهان به فارس و سپس نورآباد، بهبهان، شوشتر و دزفول روانه گشت که در هیچ کدام از این ایالات نتوانست کاری از پیش ببرد؛ پس به سمت بغداد فرار کرد. سلطان سلیمان با اغوای بزرگان، حضور او را در بغداد مایه فساد دانست و لشکری را به دفع او فرستاد. شاهزاده صفوی به محض شنیدن خبر، به سمت مریوان در ناحیه اردلان که حاکمش سرخاب بود، گریخت. شاه که از رفتن او به ناحیه اردلان آگاه گشت، بهرام میرزا و شاه قلی خان خلیفه مهردار و ابراهیم را با لشکری بیست هزار نفری به سوی آن قلعه روانه کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۳۰؛ امینی هروی، ص ۲۶-۲۲۴؛ تذکره شاه طهماسب، ۱۳۶۴: ۶۲؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۳۸؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۵۱۵).

شاه با اعزام سفیری نزد سرخاب اردلان، از این امیر کُرد تحویل شاهزاده را خواست و گفت اگر او را تحویل ندهید، آزرده خواهد شد و یادآور شد که پدرش هرگز به این خاندان ناصوفیگری نکرده و او هم مثل جد و آباء خود باشد. امیر کُرد در جواب شاه گفت که بیگانه‌ای را پناه نداده، بلکه او از ترس سرما و گرسنگی به قلعه او پناهنده شده و تحویل دست بسته او را دور از جوانمردی توصیف کرد. بعد از مبادله سه بار سفیر، سرانجام القاص تسلیم شد و رفتن نزد شاه را پذیرفت، اما نه با قزلباشان بلکه با شاه نعمت الله یزدی، شوهر خواهرش. (عالم آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۱۱۵)

شاه طهماسب بعد از دریافت این خبر، شاه نعمت الله یزدی را برای آوردن او اعزام داشت. شاه صفوی با صواب دید جمهور ریش سفیدان، دستور حبس القاص میرزا را در قلعه قهقهه صادر کرد (روملو، ۱۳۸۳: ۱۳۳۱). شاه طهماسب در مقابل این نیکو خدمتی سرخاب، برای او هر ساله مبلغ یک هزار تومان نقد مقرر کرد و این مقرری تا پایان عمر این امیر کُرد برقرار بود (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۱۲۲).

رهربرن آورده است که القاص میرزا پس از ادای سوگند و ابراز وفاداری، متعهد گردید که هر سال مبلغ هزار تومان تبریزی به عنوان خراج به خزانه تحویل دهد و نیز یک هزار سوار به دربار صفوی بفرستد (رهربرن، ۱۳۸۳: ۸۲). اما این ادعا صحت ندارد، زیرا در منابع دست اول به هیچ وجه چنین موضوعی ذکر نشده است و براساس آنچه در عالم آرای شاه طهماسب مرقوم است، شاه طهماسب از القاص میرزا وجهی درخواست و حتی سه هزار تومان برای او مقرری تعیین کرد که القاص میرزا خود به مقرری هزار تومان راضی شد (عالم آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۱۱۸). غفاری کاشانی بیان داشته است که سرخاب اردلان در برابر رشوه‌ای که از شاه طهماسب دریافت کرد، القاص میرزا را تحویل داد (غفاری کاشانی، ۱۴۰۴: ۵۱۴).

۱. محمد فرید بیگ در احسن التواریخ به اشتباه می‌نویسد که القاص میرزا در نزدیکی اصفهان، توسط سپاهیان ایران دستگیر و کشته شد (۱۳۳۲: ۱۰۴).

۳۷۷). این دیدگاه را به دلیل اینکه سرخاب اردلان از متحدان شاه طهماسب بود و همچنین از آنجا که در منابع دست اول به این موضوع اشاره نشده است، نمی‌توان پذیرفت. برخی تاریخ‌نگاران به نقل از اسکندر بیگ ترکمان و لرد کرزن، آورده‌اند که در جنگ‌های بین ایران و عثمانی، چند تن از سرداران کُرد از جمله سلیم خان زنگنه، حیدرخان زنگنه، شهبازسلطان بانه‌ای، مرتضی قلی اردلان و دیگر خوانین کُرد جلالی، مکرری، محمودی و چمشگرک، سلحشوری‌هایی را از خود نشان داده‌اند (توحیدی (اوغازی)، ۱۳۶۴: ۶؛ انصاف پور، ۱۳۷۹: ۱۷۳). در عالم آرای عباسی، بلکه در هیچ کدام از منابع دست اول دوره صفویه، به امرای مذکور در هیچ رخدادی اشاره نشده است. در کتاب ایران و قضیه ایران نیز به هیچ وجه از امرای ذکری به میان نیامده است.

گردها ضد یورش چهارم عثمانی به ایران صفوی

بعد از جنگ سوم میان ایران و عثمانی، سلسله حوادثی در مناطق کُرد نشین به وقوع پیوست که زمینه ساز یورش چهارم عثمانی به ایران گردید.

در سال ۹۵۵ هـ. ق. اسکندر پاشا والی وان، به تحریک حسن بیگ محمودی و برادرش خان محمد ضد حاجی بیگ دنبلی والی خوی یورش برد. حاجی بیگ به واسطه کمی نیرو، مجبور به حصارگیری داخل قلعه گردید. سرانجام همسر او که همشیره حسن بیگ محمودی بود، دروازه را روی برادر خود باز کرد و مهاجمین به این ترتیب توانستند بر خوی استیلاء یابند. اسکندر پاشا حاجی بیگ دنبلی و تعداد زیادی از مردم خوی را به قتل رساند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۲۸؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۳۶؛ بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۰۱ و ۳۹۵؛ استرآبادی، ۱۳۶۶: ۷۶؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۴؛ چلبی، ۱۳۶۴: ۲۶۵؛ ریاحی، ۱۳۷۸: ۹۰).

اسکندر پاشا، اندکی بعد در مکتوبی به شاه صفوی، او را به جنگ فراخواند و گفت: «اگر شاه بر سر من آید، جنگ خواهیم کرد. اگر من شکست یابم، پادشاه شرق را شکست داده باشم و اگر ایشان مرا بشکنند، غلامی را شکسته باشند» (قمی، ۱۳۸۳: ۸۵). این حرکت سبب گردید که شاه ایران لشکری گران برای حمله به عثمانی روانه کند. از جمله امرای وی شمس‌الدین خان بدلیسی بودند. خود شاه متعاقب آنان عزیمت کرد و در گام اول قلعه اخلاط را به تصرف خود درآورد و امرای صفوی نیز مناطق وان و بدلیس و عادل جواز و ارجیش تا صحرای موش را تسخیر کردند. شمس‌الدین خان در اخلاط به تنهایی صد نفر از نیروهای عثمانی را به هلاکت رساند و نزدیک سی هزار گوسفند، ده هزار گاو و گاومیش و سه هزار اسب را به غنیمت گرفت و به اردوی شاهی بازگشت (روملو، ۱۳۸۳: ۱۳۵۱؛ قمی، ۱۳۸۳: ۷۴). سایر سپاه صفوی در الباق و موش و بدلیس بسیاری از نیروهای عثمانی را که بخش اعظم آنان را کُردها شامل می‌شدند، قتل عام کردند. در بدلیس مصطفی بیگ و ناصر بیگ زرقی با جمعی سوار با صفویان درآویختند که به وسیله سپاه قزلباش به هلاکت رسیدند. امرای صفوی بعد از این، به اردوی شاه در اخلاط بازگشتند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۵۴؛ قمی، ۱۳۸۳: ۷۶).

در این اثنا به شاه طهماسب خبر رسید اسکندر پاشا پس از یورش به گرجستان و غلبه بر بیرام بیگ

قاجار، به ارض روم اردو زده است. شاه سپاهی به سرداری اسماعیل میرزا را که ذوالفقار بیگ پازوکی یکی از امرایی آن بود، روانه کرد. اسکندر پاشا هنگامی که از آمدن لشکر ایران آگاه گشت، خود را برای نبرد مهیا ساخت. در جنگ طرفین حدود سه هزار نفر از سپاه عثمانی که تعداد قابل توجهی از آنان را کردها تشکیل می‌دادند طعمه شمشیر قزلباشان گردیدند. از جمله امرای کردی که در این درگیری به اسارت سپاه قزلباش درآمد، **پیر حسین بیگ چمشکرکی** بود. پس از این، سپاه صفوی ارجیش را محاصره کردند. اهالی قلعه بعد از مدتی از محاصره، امیر قلعه، ابراهیم بیگ بختی، را به قتل رساندند و قلعه را به نیروهای ایران تسلیم کردند. پس از تسخیر آن سامان، قلعه بارگیری که در دست محمد بیگ از امرای کرد شیروان بود نیز پس از چندی مقاومت سر تسلیم فرود آورد. بعد از آن، شاهزاده اسماعیل میرزا برای سرکوب شاه **قلی سلطان بلیلان** به ولایت کردستان لشکرکشی کرد. شاه قلی با آگاهی از این خبر، پا به فرار گذاشت. اسماعیل میرزا پس از فراغت از چپاول ولایت کردستان، برای سرکوب **حسن بیگ محمودی** عازم شد. وی نیز از دست صفویان گریخت، اما برادرش نسبت به شاه طهماسب اظهار بندگی کرد و در مقابل، مورد تکریم شاه صفوی قرار گرفت و به جرگه ملازمان وارد شد. پس از این، شاه با آسودگی خاطر به قلمرو خود بازگشت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۶۷).

در سال ۹۶۱ هـ. ق. آخرین حلقه نبرد چهارم عثمانی و صفوی کامل گردید و آن یورش عثمان پاشا به **سرخاب بیگ اردلان** بود. در این سال اسکندر پاشا به **شهر زور، تختگاه سرخاب بیگ** که بعد از برادرش **بیگه بیگ** امیر آن سامان شده بود، یورش برد. امیر کرد از شاه استمداد جست. شاه بعد از اطلاع، بدرخان استاجلو و امیر غیب بیگ و سلطان میرزا را به یاری سرخاب بیگ فرستاد. نیروهای عثمانی با رسیدن سپاه صفوی از معرکه گریختند. (همان، ۱۳۷۱) بعد از مدتی عثمان پاشا دوباره به شهر زور حمله برد. سرخاب بیگ قبل از جنگ پا به فرار گذاشت و به این ترتیب شهر زور به تصرف عثمانی درآمد. (اعتمادالسطنه، ۱۳۶۳: ۸۲۳)

سرانجام با لشکرکشی سلطان سلیمان، عملاً درگیری‌های چندین ساله مرزی تبدیل به جنگ دو طرف گردید. در سال ۹۶۱ هـ. ق. سلیمان بار دیگر تا نخجوان پیشروی کرد، اما اندکی بعد به سبب سیاست زمین سوخته شاه طهماسب و در نتیجه به سبب کمبود آذوقه مجبور به بازگشت گردید. پس از این سلطان سلیمان و شاه طهماسب، صلاح طرفین را در صلح دیدند؛ از این رو پیمان مودتی در «آماسیه» منعقد کردند. به این ترتیب طرفین پس از یک دوره کشمکش و ستیز، دوره تعامل و دوستی را آغاز کردند (روملو، ۱۳۸۴: ۱۳۷۴؛ عالم آرای شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۲۰۹-۱۹۸؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۷۹؛ قمی، ۱۳۸۳: ۳۶۱؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۵۴۷؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۰۶).

بعد از این در منابع از فعالیت‌های کردها گزارش قابل ذکری به دست نمی‌دهند. به نظر می‌رسد شاه طهماسب از کردها مرزنشین به عنوان جاسوس استفاده می‌کرده؛ از جمله شاه طهماسب پس از اطلاع از اختلاف با یزید و سلطان سلیم و درگیری آنان در قونیه، برای آگاهی دقیق‌تر از جریان این مناقشه و اختلاف به **یادگار بیگ پازوکی** دستور داد که کسانی را به عثمانی روانه کند و درباره اقدام‌های با یزید و سلیم

تحقیق کنند. جاسوسان پس از بازگشت، اطلاعات دقیقی از اختلاف دو برادر مذکور را به شاه طهماسب دادند (تذکره شاه طهماسب، ۱۳۷۰: ۷۵) بر این اساس می‌توان استنتاج کرد که شاه طهماسب با آگاهی از اوضاع داخلی عثمانی پیش‌بینی‌ها و اقدامات لازم را برای پناهندگی احتمالی با یزید در نظر گرفته بود.

کردهای چگینی و سپاه منصوری در سرکوب قزاق خان

در سال ۹۷۲ هـ ق قزاق خان روملو، حکمران هرات، علم طغیان برافراشت و به غارت رعایای آن نواحی مبادرت ورزید. علاوه بر این، انتصاب دو هزار تن هندی از سوی مشارالیه در امور دیوانی و نظامی، زمینه نارضایتی اشراف و اعیان ترک و تاجیک را به همراه داشت. این رخداد، شاه را برای دفع او مصمم‌تر ساخت. شاه قزلباش، سپاهی را به سرداری امرای صفوی از جمله **امام علی سلطان چگینی و شاه منصور سپاه منصوری** (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۲۳) و **خلیل بیگ گُرد سپاه منصوری** به منظور سرکوب قزاق خان روانه کرد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۳۷؛ جنابذی، ۱۳۷۸: ۵۵۸؛ تتوی، ۱۳۸۷: ۶۳۳). از سوی دیگر در خفا با همراهی «امیر حسین خطیب» کلانتر رعایای هرات تخم نفاق را میان خاندان قزاق افکند؛ برادران و نزدیکان را با وعده و وعید، ضد وی شوراند (جنابذی، ۱۳۷۸: ۵۶۰). برادران هوادار شاه طهماسب تصمیم گرفتند به صافی ولی خلیفه روملو والی غوریان پناهنده شوند. سپاه قزاق خان به سرداری برادر دیگرش، حسین قلی بیگ، توانست تمام برادران را در حین فرار به اسارات درآورده، به هرات بازگرداند. در این اثناء تنها مصطفی بیگ، برادر دیگرشان، توانست خود را به صافی ولی روملو برساند و حرکت سپاه قزاق برای حمله به غوریان را به سردار روملو اطلاع دهد.

در درگیری اولیه، سپاه قزاق به سبب داشتن سلاح گرم، سپاه صفوی را به عقب راند. اتفاقاً در آن اثنا سپاه دیگر به رهبری ولی خلیفه شاملو و **خلیل سلطان سپاه منصوری** به یاری آنان رسیدند و توانستند یورش سپاه مهاجمین را دفع نمایند. از سوی دیگر قزاق خان در درگیری با **سپاه خلیل سلطان سپاه منصوری** شکست خورد (همان، ۵۶۱). به ناچار، مجبور گردید همراه امرایش به قلعه اختیارالدین متحصن شوند. قزاق خان با فتح قلعه دستگیر و تمام اموالش مصادره گردید. چند روز بعد بر اثر بیماری استسقاء درگذشت. «امرا سر پر شر او را پر کاه کرده و به درگاه عالم پناه - در قزوین - فرستادند» (روملو، ۱۳۸۴: ۳۹-۱۴۳۷؛ تتوی، ۱۳۸۷: ۶۳۶).

حضور **امام (شاه) علی سلطان چگینی حاکم جام و دو تن از امرای سپاه منصوری** گویای این است که شاه در جهت حفظ مرزهای شرقی امپراطوری‌اش از قدرت جنگاوری کردها بهره لازم را برد و با سکنی دادن آنان در آن نواحی هم مرزهای شرقی را در برابر ازبکان محافظت و حراست کرده، هم با تساهل و تسامح و دوربینی توانست از قدرت جنگاوری کردها که محتمل بود ضد خود او استفاده شود، به منظور تثبیت امپراطوری و حفظ تمامیت ارضی آن سود ببرد و نیز ادعای ما را درباره به قتل نرساندن امام علی سلطان چگینی بعد از تصرف قلعه وان در جریان جنگ سوم میان ایران و عثمانی، به اثبات می‌رساند.

قبیله بدلیسی در سرکوب خان احمد گیلانی

از حوادثی که کُردها در جریان آن نقش بارزی ایفا کردند، سرکوب خان احمد گیلانی حاکم ناحیه بیه پیش بود.

حکومت آل کیا لاهیجان در زمان شاه طهماسب به خان احمد گیلانی که هنوز طفلی شیرخواره بود رسید. شاه طهماسب با آگاهی از اینکه حکومت برای این نوزاد خطرناک است، بهرام میرزا را برای سرپرستی او روانه گیلان کرد. در بخش دیگر گیلان یعنی بیه پس که در دست مظفرسلطان، امیردباج از خاندان اسحاقیه در حال حکومت بود که در هنگام یورش اول سلطان سلیمان به قلمرو صفوی به استقبال سلطان عثمانی رفت و ضد شاه طهماسب موضع گیری کرد؛ به همین جهت شاه طهماسب قلمرو او را به قلمرو خان احمد ضمیمه کرد و به این ترتیب، قلمرو خان احمد گسترده شد (رابینو، ۱۳۷۴: ۵۰).

خان احمد بعد از مدتی به دلیل تحریک اطرافیان و با این استدلال که صفویان برکشیدگان خاندان او هستند، نافرمانی خود را آغاز کرد. پس از مدتی شاه طهماسب، خواهرزاده خود جمشید خان، نبیره مظفر سلطان را به حکومت آن سامان منصوب کرد. خان احمد به ناچار همه ولایت‌های بیه پس به جز کوچصفهان را به جمشید خان واگذار کرد (همان، ۵۰۱). بعد از این شاه صفوی، یولقلی بیگ ذوالقدر، یکی از ریش سفیدان و بزرگان دربار را همراه خلعت برای حل مسئله نزد خان احمد روانه کرد، اما خان احمد، با اعزام سپاهی بر سر یولقلی، غفلتاً او را به قتل رساند (گیلانی فومنی، ۱۳۴۹: ۲۸). شاه به مجرد شنیدن این واقعه، لشکریانی را به سوی لاهیجان اعزام کرد.

شرف خان در زمره سردارانی به شمار می‌رفت که شاه آنها را برای سرکوبی خان احمد برگزیده بود (تتوی، ۱۳۸۷: ۶۶۴). در درگیری اولیه میان دو طرف، سپاه خان احمد منهزم گشت و لاهیجان، گیلان و لشت نشاء به تصرف سپاه صفویان درآمد (روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۵۵). خان احمد با مشاهده اوضاع آشفته، مولانا عبدالرزاق، صدر خود را برای ابراز ندامت نزد شاه طهماسب روانه کرد، اما شاه تقاضای او را نپذیرفت. پس خان احمد به الاجبار به طرف اشکور و تنکابن گریخت. پس از یک سال فرار و سرگردانی، شرفخان بدلیسی وی را در منزل میرملک اشکوری، سپسها لار آن ناحیه، به دست آورد و نزد معصوم بیگ در لاهیجان برد (گیلانی فومنی، ۱۳۴۹: ۴۶). معصوم بیگ نیز مشارالیه را به درگاه شاه طهماسب در قزوین بُرد. شاه دستور حبس او در قلعه قهقهه را صادر کرد و حکومت ممالک گیلان را به پنج تن از سرداران خود تقسیم کرد که شرف خان کرد را به حکومت لاهیجان تعیین نمود. به این ترتیب حکومت دوپست و پنجاه ساله خاندان کارکیان میرزا گیلان پایان یافت (روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۵۹؛ ترکمان، ۱۳۸۳: ۱۵-۱۱۴).

خود شرف خان می‌نویسد چندی بعد به سبب «عفونت هوای گیلان و کثرت امراض مزمنه» با کسب اجازه از شاه امارت آنجا را ترک کرد و به قزوین بازگشت. بعد از بازگشت، به امارت شیروان منصوب شد که هشت ماه بعد شاه طهماسب درگذشت. شرف خان بعد از جنگ‌های جانشینی شاه طهماسب از طرف اسماعیل دوم به مقام امیرالامرای کُردها منصوب شد (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۵۸۱-۵۸۰).

شرف خان معلوم نیست بر چه مبنایی می‌گوید بعد از گذشت هشت ماه از امارتش بر شیروان شاه

طهماسب درگذشت، زیرا سال فتح گیلان ۹۷۵ هـ ق بوده و این امیر کُرد مدت هفت سال در آن نواحی بوده که در واقع بعد از درخواست خود او در ۹۸۲ هـ ق. از گیلان فراخوانده می‌شود و امارت شیروان به او تفویض می‌گردد، در حالی که سال فوت شاه طهماسب ۹۸۴ بوده است؛ پس باید دو سال بعد از انتصاب او به امارت شیروان، شاه طهماسب فوت کرده باشد، نه هشت ماه.

در این قسمت به قبایل کُردی که با دربار شاه طهماسب ارتباط و مراوده سیاسی داشته‌اند، اشاره کرده‌ایم تا تحلیل تاریخی منطقی و عقلانی از عمق و دامنه روابط قبایل کُرد و حکومت صفویه در این برهه به دست بیاید.

اردلان:

والی نشین اردلان مقارن با دوره شاه طهماسب اول، چندین والی را به خود دید. بیگه بگ مأمون تا ۹۴۲ هـ ق زمامدار امارت بود و او را دادگستر و رعیت پرور توصیف نموده‌اند. مأمون بگ دوم فرزند بیگه بگ که تا ۹۴۴ هـ ق زمامدار امارت بود، در یورش اول عثمانی مورد تهاجم سپاه حسین پاشا سردار عثمانی قرار گرفت و به اجبار بعد از چند ماه محاصره و عدم کمک به او از جانب دربار صفوی و برادرزاده‌اش سرخاب بگ، به دربار عثمانی پناهنده شد؛ اما به محض رسیدن به استانبول، دستگیر و محبوس گردید. او مدتی بعد از حبس رهایی یافت و از طرف سلطان سلیمان به عنوان حکمرانی شهر حله تعیین گردید (خسرو بن محمد، ۱۳۳۶: ۱۳؛ اردلان، ۲۰۰۵: ۶-۳۴؛ کردستانی، ۱۳۸۴: ۸۶؛ سنجی، ۱۳۷۵: ۶-۹۵؛ زکی بیگ، ۱۳۸۲: ۴۵۵؛ روحانی ۱۳۷۲: ۳۲۵). سرخاب بیگ بعد از حبس عمویش، قلمرو او را تصاحب نمود و مطیع شاه صفوی شد که تصاحب قلمرو مأمون سبب گردید تا سلطان عثمانی، سپاهی را به فرماندهی رستم پاشا، همراه مأمون بگ دوم، روانه مقابله با این امیر کُرد نماید که در جنگ طرفین سرخاب به سبب مرگ رستم پاشا و نیز خبر عزیمت قوای صفوی به برتری دست یافت. رویداد مهم دیگر دوره زمامداری سرخاب بیگ بگ اعطای پناهندگی به القاص میرزا بود که دربالا به آن اشاره شد.

بعد از وفات سرخاب در سال ۹۷۵ هـ ق طولی نکشید که سلطانعلی بگ قائم مقام او نیز دارفانی را وداع گفت و از او دو پسر خردسال به نام تیمورخان و هلوخان به یادگار ماند که توانایی و شرایط حکمرانی بر امارت را نداشتند؛ از این رو فرزند کوچک سرخاب به نام بساط بگ، جانشین او گردید.

دوره حکمرانی بساط بگ به دلیل روابط حسنه دربار اصفهان و استانبول با آرامش و صلح همراه بود. بساط بیگ را فردی فاضل، دانش دوست و علاقه‌مند به نشر معارف دینی و علوم ادبی توصیف کرده‌اند. او با روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم در زمره ملازم او شد. در سال ۹۸۶ هـ ق طی کودتایی توسط تیمور خان، برادرزاده خود که به سن رشد رسیده بود، از امارت برکنار شد (خسرو بن محمد، ۲۵۳۶: ۱۵؛ اردلان، ۲۰۰۵: ۴۲-۳۷؛ کردستانی ۱۳۸۴: ۹-۸۷؛ سنجی، ۱۳۷۵: ۱۰۰-۹۶؛ زکی بیگ، ۱۳۸۲: ۴۵۶؛ روحانی، ۱۳۷۲: ۷-۲۳۵).

بانه:

بوداق بگ و سلیمان بگ، هر دو از ملازمان شاه طهماسب بودند. بوداق بگ به علت شورش برادران خود، میر محمد و اغورلو محمد، مجبور به عزیمت به قزوین و استمداد از این شاه صفوی گردید از قضای روزگار، تا پایان عمر در قزوین ماندگار شد. با مرگ او، برادرش سلیمان بیگ که فردی متقی، زاهد و نیکو منش بود، از سوی طهماسب به امارت گزیده شد. سلیمان بیگ که با زمامداری میانه‌ای نداشت، سرانجام عمارت را به دامادش تفویض کرد و خود رهسپار حجاز گردیده، تا پایان عمر در آنجا بود(روحانی، ۱۳۷۲: ۴۱۳).

پازوکی:

امیر اصلان پازوکی در سلک قورچیان شاه قرار داشت. (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۳۳) او پس بیگ امارت عادلجواز را به عهده داشت که به وسیله نیروهای عثمانی به قتل رسید. با مرگ او، پسرانش قلیچ بیگ و ذوالفقار مورد تکریم شاه صفوی قرار گرفتند. علاوه بر امارت پازوکی، ناحیه زکم و گنجه به قلیچ بیگ تفویض گردید. با مرگ قلیچ بیگ، برادرش ذوالفقار جانشین او شد. از آنجا که ذوالفقار پسری نداشت، امارت به برادرزاده‌اش او پس بیگ رسید، اما مادر او پس به واسطه ترس از «الله‌اش» که نگران بود به دلیل طمع و چشم‌داشت به سلطنت او را بکشد، به قزوینش برد و مدت پانزده سال به امارت نشست. پس از او پسرش نیاز بیگ به موجب منشور شاه طهماسب، اداره امارت را به عهده گرفت، ولی پس از مدتی به واسطه سوء سیاست و شکایت اهالی از او به طهماسب عزل گردید و او پس بیگ، پسر قلیچ بیگ، جانشین او شد(همان، ۵-۴۳۴).

حکاری (شنو):

این امارت عرصه کشمکش داخلی میان مدعیان قدرت بود. مطلب قابل ذکر این است که با وجود درگیری‌های داخلی یکی از پسران (نامشخص) ملک بیگ، حاکم امارت، در سلک ملازمان شاه طهماسب درآمد(همان، ص ۷-۱۳۳).

چگینی (چکنی):

بوداق بیگ به فرمان، شاه طهماسب، قبیله خود را به خراسان کوچاند و حتی بعد از این شاه، به حکمرانی خود ادامه داد (همان، ۴۲۹) فعالیت سران این قبیله، در بالا توضیح داده شد.

دنبلی:

بعد از قتل حاجی بیگ دنبلی، پسرش احمد بیگ جانشین او گردید که گاهی به حکومت عثمانی و گاهی هم به حکومت صفوی متمایل می‌شد؛ از این رو شاه طهماسب بعد از تهاجم چهارم عثمانی، دستور قتل

بررسی نقش قبایل گُرد در دوره .../ نصرالله پورمحمدی املشی- برومند سورنی

او را صادر کرد، اما پسر دیگر حاجی بیگ - که هنگام قتل پدر دو ماهه بود - از سوی شاه صفوی برای او مقرری تعیین گردید و چون به سن رشد رسید، در سلک قورچیان درآمد و ناحیه ابقا برای امارت به او سپرده شد. سلطانعلی بیگ بن جمشید بیگ بن بهلول بیگ، از دیگر امرای دنبلی این دوره، در زمره قورچیان قرار داشت (همان، ۵-۴۰۲). از دیگر امرای دنبلی، امیر بهروزخان ملقب به سلیمان خلیفه بود که تا ۹۵ سالگی (وفات ۹۸۵هـ-ق) حاکم دنباله بود (زکی بیگ، ۱۳۸۲: ۲۴۹).

سوران:

امیرسیف‌الدین به دلیل جنگ با حسین بیگ داسنی، طی توطئه‌ای توسط یوسف بیگ برادوست به هلاکت رسید. پس از او، امیر قلی بیگ بن سلیمان که تا این زمان در دربار شاه طهماسب حضور داشت، به صلاح‌دید بزرگان به امارت رسید. پس از مرگ این امیر، پسرش بداغ بیگ حکومت را به دست گرفت. دوره امارت او بیشتر به درگیری با برادرش، سلیمان گذشت. او سرانجام در سال ۹۸۵هـ-ق درگذشت (حزنی، حسین، ۱۳۸۴: ۷).

سیاه منصوری:

در سال ۹۶۰هـ-ق شاه طهماسب، یکی از امیر زاده‌های سیامنصوری را تربیت کرده، او را «خلیل خان» نام نهاد و ریاست همه گُردهای ایران را به او تفویض کرد (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۲۵). نیز حراست و حفاظت از شوارع، طروق و حفظ حدود قزوین تا تبریز را به او واگذاشت (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۲۵؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۹۸). او در سرکوبی قزاق خان، از جمله امرای شاه طهماسب بود (روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۳؛ شیرازی، ۱۳۷۸: ۱۳۳؛ قمی، ۱۳۸۳: ۴۴۸).

کلهر:

محمد بن غیب الله بیگ پلنگان، هم‌پیمان شاه طهماسب به شمار می‌رفت؛ از این رو شاه دختر او را به نکاح خود درآورد. عمر بیگ از شعبه درتنگ، در آغاز مردی خون‌ریز بود، اما بعدها از جمیع مناهای توبه کرد. او هنگام فتح بغداد، در زمره هواداران سلطان سلیمان وارد شد (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۰۹).

گلباغی:

کردستانی می‌نویسد این خاندان از سلیمانیه در عهد شاه طهماسب اول به کردستان ایران آمدند (کردستانی، ۱۳۸۱: ۶۳). روایت دیگر می‌گوید که بانی این امارت «عباس آغا»، از بزرگان ایل استاجلو بوده که به سبب خدمت نزد بیگ اردلان، دختر یکی از بزرگان ایل اردلان را به نکاح او در می‌آورند (کردستانی، ۱۳۸۱: ۴۱۶؛ زکی بیگ، ۱۳۸۲: ۲۶۹). بعد از چندی حاسدان شایعه کردند که او قصد قتل بیگه بگ را در سر دارد؛ از این رو از شهر زلم کوچ کرد و به ولایت بیلاور عزیمت کرده، در این محل سکنی

گزید. به سبب رشادت در جنگ با ازبکان، مورد توجه شاه طهماسب قرار گرفت. پس از مرگ عباس آغا، فرزند او علی آغا به امارت رسید و بلافاصله نسبت به بیگه بیگ اظهار ایلی کرد. پس از مدتی با پذیرش تابعیت عثمانی، مناطق شیخان و کرد را دریافت کرد (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۴۱۸)

محمودی:

عوض بیگ از امرای شاه طهماسب به شمار می‌رفت و نواحی خوشاب و الباق را به الکای خود ضمیمه کرد. بعد از او، پسرانش هر کدام به یکی از دو امپراطوری گرایش پیدا کردند؛ حسینقلی خان به سلطان عثمانی تمایل پیدا کرد و برادرش، شاه علی بیگ، به نیابت شاه صفوی امارت محمودی را به دست گرفت. بعد از قتل او، امارت به پسر عمویش حسن بیگ تفویض گردید و سپس به محمد بن میرشمس‌الدین، عموی حسن بیگ تفویض گردید که از ملازمان سلطان عثمانی بود.

امیربیگ بن حامد، متحد صفویه، در یورش اول سلیمان به عثمانی پیوست. پس از چندی دوباره به ملازمت صفویان در آمد، اما در تهاجم دوم سلیمان، هنگامی که این امیر گرد اطاعتش را به سلطان عثمانی اعلان داشت، به اتهام خیانت، دستور محاکمه و قتل او صادر گردید. بعد از او، دو پسرش، منصور بیگ و زینل بیگ، به درگاه شاه طهماسب رفتند. ناحیه سکمن - آباد خوی به طریق سنجاق به منصور بیگ واگذار گردید و برادرش زینل بیگ، در سلک قورچیان وارد گردید (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۳۹۴-۳۸۴؛ روحانی، ۱۳۷۲: ۴۲۰).

مکری:

پس از صارم خان به سبب وفات فرزندانش، امارت مکری به برادرزادگانش (شیخ حیدر، میرنظر، میرخضر) رسید و هر سه، اطاعت شاه طهماسب را پذیرفتند. در جریان یورش اول عثمانی، حسب الامر سلیمان قانونی، چند از تن امرای کردستان، طی درگیری، سه برادر را به هلاکت رساندند. بعد از این، به خواسته امرای کردستان، سلطان سلیمان امارت مکری را به امیر بیگ بن حاجی عمر بن صارم واگذار نمود. پس از مرگ او، امیر بیگ بن شیخ حیدر از جانب شاه طهماسب بر اورنگ امارت نشست و با مرگ طهماسب به خدمت شاه اسماعیل دوم رسید (بدلیسی، ۱۳۶۴: ۶-۳۷۴).

نتیجه:

در دوره زمامداری شاه طهماسب، کُردها از همان ابتدا در جریان حوادث حضور داشتند؛ چه در درگیری‌های میان قبایل قزلباش و چه در جنگ‌ها و نبردهای حکومت صفوی با دشمنان شرق و غرب، نقش آفرین جریان‌ها بودند، به گونه‌ای که می‌توان گفت چهار یورش عثمانی به قلمرو ایران، با قبایل کُرد ارتباط نزدیک و تنگاتنگی داشت.

شاه طهماسب با اتخاذ سیاست راهبردی و واقع بینانه، از قبایل کُرد در جهت حفظ تمامیت ارضی قلمرو حکومت صفوی استفاده نمود. او برای دست‌یابی به اهداف خویش، سیاست جابه‌جائی قبائل و طوائف را به کار گرفت. چنین اقدامی از چند منظر برای حکومت صفویه مفید و مؤثر بود: یکی اینکه علاوه بر جلوگیری از عصیان و بسیج قبائل کُرد ضد حکومت مرکزی، از استعداد نظامی آنان در جهت حفظ و حراست مرزها بهره برداری لازم را نمود؛ دیگر اینکه پادشاه صفوی در دفع یورش ازبکان و عثمانی‌ها یا سرکوب عصیان‌های داخلی نیز از وجود امرا و قبائل کُرد استفاده کرد. سرانجام باید از انتصاب امراء کُرد به امارت مناطق داخلی یاد نمود. علاوه بر این تعدادی از کُردها نیز در زمره ملازمان شاهان صفوی خدمت می‌کردند.

بنابر این می‌توان گفت، در این دوره کُردها در سلسله مناصب عالی نظامی، ایفای نقش نمودند و این از تعامل سازنده و عملگرایی سیاست حکومتی شاه طهماسب با کُردها نشان داشت. به اعتبار این سیاست حکومتی و تعامل کُردها می‌توان همکاری و همگرایی آنان را بیش از کارشکنی و واگرایی شان تلقی نمود. آنها توانستند بواسطه روحیه حسابگرانه خاص شاه طهماسب، در راستای تثبیت و تحکیم پایه‌های قدرت حکومت صفوی، اقدامات و فعالیت‌هایی را به انجام برسانند که هم مایه خرسندی حکومت قزلباشان ترک را فراهم کنند و هم جایگاه تاریخی خویش را در ادوار بحرانی تاریخ ایران، تثبیت نمایند.

منابع و مأخذ

۱. کردستانی (وقایع نگار)، علی اکبر، عشایر، ایلات و طوایف کُرد، به کوشش محمد رئوف توکلی، چاپ اول، تهران، توکلی، ۱۳۸۱.
۲. اردلان، مستوره، تاریخ الاکرد، ویرایش جمال احمدی آیین، چاپ اول، اربیل، آراس، ۲۰۰۵.
۳. استرآبادی حسینی، سیدحسین، از شیخ صفی تا شاه صفی، به کوشش احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
۴. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۵. امینی هروی، امیرصدرالدین ابراهیم، فتوحات شاهی (فتوحات امینی)، تصحیح و تعلیق محمد رضا نصیری، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۶. انصاف پور، غلامرضا انصاف پور، تاریخ سیاسی و جغرافیایی مردم کُرد (از شرقی‌ترین تا غربی‌ترین)، تهران، ارمغان، ۱۳۷۹.
۷. اوزون چاوشلی، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، جلد اول، چاپ دوم، تهران، کیهان، ۱۳۷۷.
۸. بدلیسی، شرفخان، شرفنامه، به اهتمام محمد عباسی، چاپ دوم، تهران، علمی، ۱۳۶۴.
۹. پورگشتال، هامر تاریخ امپراطور عثمانی، ترجمه میرزا ذکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، جلد دوم، تهران، زرین، ۱۳۶۷.
۱۰. تنوی و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، مترجم سید علی آل داوود، چاپ اول، تهران، فکر روز، ۱۳۸۷.
۱۱. تذکره شاه طهماسب، به کوشش امرالله صفری، چاپ دوم، تهران، شرق، ۱۳۶۴.
۱۲. ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ دوم، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۳.
۱۳. توحیدی (اوغازی)، کلیم الله، حرکت تاریخی کُرد به خراسان، جلد ۲، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۴.
۱۴. جنابذی، امیریگ، روضه الصفویه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، چاپ اول، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۸.
۱۵. حزنی، حسین، تاریخ امیران سوران، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
۱۶. خسروبن محمد (منصف)، لب‌التواریخ (تاریخ اردلان)، مصحح ناصر آزاد پور، تهران، کانون خانواده‌گی اردلان، ۲۵۳۶.
۱۷. خواند میر بن امیر محمود، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب (ذیل تاریخ حبیب السیر)، به کوشش غلامرضا طباطبایی، تهران، چاپ اول، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۰.
۱۸. رابینو، ه. ل. ولایات دارالمرزگیلان، ترجمه جعفر خمami، چاپ چهارم، رشت، طاعتی، ۱۳۷۴.
۱۹. روحانی (شیوا)، بابا مردوخ، تاریخ مشاهیر کرد، بخش دوم (جلد سوم)، به کوشش ماجد مردوخ روحانی، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۷۲.
۲۰. روملو، حسن بیگ، احسن‌التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوائی، جلد ۲ و ۳، چاپ اول، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴.
۲۱. رویمر، هانس، ایران در راه عصر جدید، ترجمه آذر آهنچی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۲۲. رهبربن، کلاوس میثائیل، نظام ایالت در دوره صفویه، ترجمه کیکائوس جهاننداری، تهران، علمی و فرهنگی،

بررسی نقش قبایل گُرد در دوره ... / نصرالله پورمحمدی املشی - برومند سورنی

- چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۲۳. ریاحی، محمد امین، تاریخ خوی، چاپ دوم، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.
۲۴. زکی بیگ، محمدمامین، زبده تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن اردلان، چاپ اول، تهران، توس، ۱۳۸۲.
۲۵. سنندجی، شکرالله (فخرالکتاب)، تحفه ناصری (در تاریخ و جغرافیا کردستان)، تصحیح حشمت الله طیبی، چاپ دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۲۶. شاو، استنفورد جی، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضانزاده، جلد اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰.
۲۷. شیرازی (نوبدی)، عدی بیگ، تکلمة الاخبار، تصحیح عبدالحسین نوائی، چاپ اول، تهران، نی، ۱۳۶۹.
۲۸. عالم آرای شاه طهماسب، به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۰.
۲۹. غفاری قزوینی، قاضی احمد، جهان آرا، به همت مجتبی مینوی، چاپ اول، تهران، حافظ، ۱۳۴۳.
۳۰. تاریخ نگارستان، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، چاپ اول، تهران، حافظ، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۱. قباد الحسینی، خورشاه، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح و تحشیه محمد رضا نصیری و کویچی هانهدا، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر اسلامی، ۱۳۷۹.
۳۲. قزوینی، عبدالطیف یحیی، لب التواریخ، تصحیح میرهاشم محدث، چاپ اول، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶.
۳۳. قمی، قاضی احمد بن شرف الدین حسین الحسینی، خلاصه التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۳۴. کردستانی (وقایع نگار)، علی اکبر، حدیقه ناصریه و مرآت الظر (در تاریخ و جغرافیای کردستان)، بکوشش محمد رئوف توکلی، چاپ دوم، تهران، توکلی، ۱۳۸۴.
۳۵. کرزن، جورج ناتانیل، ایران و مسئله ایران، ترجمه علی جواهر کلام، چاپ اول، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۷.
۳۶. گیلانی فومنی، عبدالفتاح، تاریخ گیلان، تصحیح منوچهرستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۳۷. محمد فرید بیگ، احسن التواریخ، ترجمه میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی، چاپ اول، اصفهان، برادران باقرزاده، ۱۳۳۲ هـ.ق.
۳۸. منشی قزوینی، بوداق خان، جواهر الاخبار، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
۳۹. نوائی، عبدالحسین، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی شاه تهماسب صفوی، چاپ اول، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۴۰. نوائی، عبدالحسین، ایران و جهان از مغول تا قاجاریه، چاپ سوم، تهران، هما، ۱۳۷۰.
۴۱. هدایت، رضا قلی خان هدایت، روضة الصفاى ناصری، جلد ۸، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.